

زبان و سبک قرآن از اسطوره تا تاریخ

مروری بر مقاله کلود ژیلیو و پیر لارشه

سمیه خرم‌نژاد

دربارهٔ زبان و سبک قرآن در طی تاریخ پژوهش‌های اسلامی دیدگاه‌های مختلفی عرضه شده و این موضوع در دورهٔ اخیر محل توجه محققان غربی نیز بوده است. مدخل «زبان و سبک قرآن» در «دائرةالمعارف قرآن» بریل، تألیف کلود ژیلیو و پیر لارشه، حاوی چکیده‌ای از مهم‌ترین دیدگاه‌ها در این باب است. کلود ژیلیو (متولد ۱۹۴۰)، مؤلف اصلی این مقاله، اسلام‌پژوه سرشناس فرانسوی و استاد بازنشستهٔ دانشگاه اکس-ان-پرووانس است که بیشترین فعالیت و آثار علمی او به حوزهٔ مطالعات قرآن و نخستین تحولات تاریخ تفسیر اختصاص دارد. ژیلیو عضو هیئت ویراستاران «دائرةالمعارف قرآن» و مؤلف برخی از مهم‌ترین مقالات این مجموعه نیز بوده است. برگردان این مقاله به قلم مهرداد عباسی در جلد سوم نسخهٔ فارسی «دائرةالمعارف قرآن» منتشر شده و نوشتار حاضر مروری است بر این مقاله بر مبنای همین ترجمه. به سبب اینکه ژیلیو مؤلف اصلی مقاله به حساب می‌آید و نیز برای رعایت اختصار، در سراسر متن گزارش مقاله از او به عنوان مؤلف یاد شده است.

مطالب این مقاله در دو بخش کلی ارائه شده است. در بخش نخست مقاله، ژیلیو دیدگاه‌های گوناگون را دربارهٔ زبان قرآن بیان می‌کند و در قسمت دوم به بررسی سبک قرآن می‌پردازد. او برای تبیین مسئله در هر قسمت، ابتدا نظریهٔ کلامی مسلمانان را دربارهٔ موضوع مطرح می‌کند و سپس به سراغ آرای عرب‌شناسان می‌رود. به گفتهٔ ژیلیو، دو تصور کلی از قرآن وجود دارد: تصور نخست دیدگاه کلامی و مبتنی بر عقاید دینی است و از این رو به قلمرو جهان اسلام محدود می‌شود؛ اما تصور دوم مردم‌شناختی است و اغلب بیرون از مرزهای جهان اسلام رخ می‌دهد. بنابراین، ژیلیو در آغاز مقاله تذکر داده که برای رفع هر گونه تردید و بدفهمی این دو تصور را جداگانه بررسی کرده و نظریهٔ کلامی مسلمانان را از فرضیه‌های عرب‌شناسان متمایز کرده است.

در ابتدا، ژیلیو حوزه معنایی «زبان» را در زبان و لغت عربی تبیین می‌کند. سپس با توجه به معرفی شدن زبان قرآن به عنوان زبان عربی ساده و روشن، دیدگاه‌های کلی گوناگون درباره زبان و سبک قرآن را بررسی می‌کند. از نظر نویسنده، سه دیدگاه در این باره وجود دارد: گروهی از محققان مانند مارمادیوک پیکتال (د. ۱۹۳۵) و جورج سیل (د. ۱۷۳۶) دیدگاهی مثبت دارند، گروهی دیگر از اسلام‌شناسان همانند تئودور نولدکه (د. ۱۹۳۰) و آلفونس مینگانا (د. ۱۹۳۷) نظری مخالف دارند و عده دیگری نیز، همانند یوهان ولفگانگ گوته (د. ۱۸۳۲)، موضعی میانه گرفته‌اند. گوته متن قرآن را ملال‌آور می‌خواند، با این حال، معتقد است قرآن خیلی زود خواننده را مجذوب و مبهوت می‌کند.

در بررسی زبان قرآن، او ابتدا صورت‌بندی کلی نظریه کلامی را موضعی می‌داند که در حدود قرن چهارم هجری در جهان اسلام با تأکید بر عربی بودن زبان قرآن تثبیت شد؛ اما مسئله‌ای که وجود دارد، نوع گویش زبان عربی قرآن است. ژیلیو می‌گوید مفسران، با استناد به آیه ۴ سوره ابراهیم، زبان قرآن را همان زبان محمد و اصحابش می‌دانند: یعنی گویش حجاز و به‌طور خاص گویش قریش که آن را «اللغة الفصحی» می‌نامند. هرچند، از نظر ژیلیو، این تعبیر بیشتر در تصور اسلامی از قرآن ریشه دارد نه در خود متن قرآن. بنابراین، او برای بررسی بیشتر می‌کوشد دیدگاه خود قرآن را درباره زبان و سبکش تبیین کند. طبق آیات، قرآن گویش و زبان خود را عربی ساده و روشن معرفی می‌کند. اما ژیلیو با ارجاع به نظرات انتقادی و نسبرا معتقد است که بیشترین کاربرد «لسان» در قرآن برای اشاره به «زبان» به‌مثابه اندام صوتی است. او می‌گوید آیات قرآن مؤید این فرضیه‌اند که منظور قرآن از «زبان» در اینجا زبان عربی نیست بلکه به نوع انتقال پیامبرانه اشاره دارد. در نهایت، ژیلیو با انتقاد از نظریه برتری مفروض گویش حجازی، می‌نویسد که این عقیده عملاً نتایج خوبی در انتخاب از میان قرائات مختلف قرآن نداشته چون گویش قریش در میان قرائات قرآن امتیاز و جایگاه ویژه‌ای نیافته است.

ژیلیو بر این باور است که عالمان دینی مسلمان و زبان‌شناسان کهن عرب همواره برای تقویت ادعای برتری زبان عربی نسبت به دیگر زبان‌ها تلاش کرده‌اند و در این باره به نظرات شافعی (د. ۲۰۴)، فراء (د. ۲۰۷) و جاحظ (د. ۲۵۵) اشاره می‌کند. او، به نقل از ونسبرا، آیات تحدی را در تصور دینی عنصری مهم در بسط مفهوم «زبان مقدس» معرفی می‌کند، اما می‌گوید اعتراض مخالفان محمد و پاسخ قرآن به آن‌ها نیز در آیات تحدی ارتباطی با «زبان» ندارد و چارچوب آیات نشان‌دهنده آزمون نبوت از طرف ربانیان یهود است. همچنین او بر این باور است که برخلاف تردید مخاطبان اولیه درباره برتری زبان قرآن، در

ادوار بعدی، مفسران، زبان‌شناسان، فقیهان و متکلمان مسلمان تصویرهایی مقدس و طرح‌هایی اسطوره‌ای دربارهٔ برتری زبان قرآن به وجود آورده‌اند، درحالی‌که از نگاه او، در قرآن از این احساسات و برتری‌ها به وضوح سخن گفته نشده است. به نظر او، تفسیرهایی که زبان قرآن را زبانی مقدس و دینی می‌بینند با تلقی‌های قوم‌گرایانهٔ عربی ترکیب شده و باعث شده‌اند سلسله‌مراتبی برای زبان‌ها شکل بگیرد که زبان عربی در بالاترین سطح آن قرار دارد. او این تلاش‌ها را با گرایش‌های یهودیان و مسیحیان سریانی مشابه می‌داند و معتقد است این داستان‌های اسطوره‌ای دربارهٔ زبان نقش عمده‌ای در تصور زبان‌شناختی مسلمانان ایفا کرده‌اند.

سپس ژیلیو به بررسی موضع پیامبر در مقابل رقیبان سخنورش می‌پردازد. او به سراغ روایت‌های مختلفی می‌رود که هدف آن‌ها اثبات برتری زبان پیامبر بر شعر است و به این نتیجه می‌رسد که ارزش‌های قبیله‌ای عرب‌های کهن و از همه مهم‌تر زبان آن‌ها وسیله‌ای برای اثبات محمد و نبوتش شده‌اند. اما جایگاه شعر با ظهور اسلام تنزل پیدا کرد و این باعث گسستی ایدئولوژیک بین «دورهٔ جاهلیت» و اسلام شد که عالمان مسلمان را با یک تناقض‌نما مواجه می‌کرد: از یک سو شعر دوران جاهلیت بی‌اعتبار شده بود و از سوی دیگر زبان این شاعران بسیار مورد توجه و تقدیر بود؛ ژیلیو معتقد است برای حل این مشکل روایت‌هایی به نفع یا ضد شعر حفظ، تولید یا جعل شده‌اند تا شأنی خاص به شعر ببخشند اما آن‌ها را رقیب محمد یا کتابش نشان ندهند. این روایت‌ها الگویی خیالی از زبانی واحد و مقدس ایجاد می‌کرد که تقریباً با «الگوی قرآنی» مطابق بود.

در ادامهٔ مقاله، ژیلیو فرضیه‌های عرب‌شناسان را دربارهٔ زبان قرآن بررسی می‌کند و می‌گوید میان نظریهٔ کلامی و رهیافت یک زبان‌شناس شکافی عمیق وجود دارد که در عبارت فلاشر (د. ۱۸۸۸)، یکی از پایه‌گذاران مکتب عرب‌شناسی، دیده می‌شود: «مسئلهٔ ما این نیست که خالص‌ترین زبان عربی کدام است بلکه این است که زبان عربی به طور کلی یعنی چه؟» طبق باور ژیلیو، خاستگاه فرضیه‌های مختلف عرب‌شناسان در تعارض میان نظریهٔ کلامی با داده‌های تاریخی، از جمله کتیبه‌ها و اطلاعات باقی‌مانده از نحویان عرب، است چون نظریهٔ کلامی صرفاً بر متن قرآن و اعتقادات اسلامی بنا شده است و مؤیدی از سنخ دیگر ندارد. ژیلیو این فرضیه‌ها را به دو نوع ضعیف و قوی تقسیم می‌کند و توضیح می‌دهد که در همهٔ آن‌ها نوعی دوزبانگی در جزیرهٔ العرب مفروض است: هم‌زیستی گویش‌های قبایل عرب در کنار نوعی

زبان مشترک یا کوینه. این زبان مشترک رسانه شعر بوده و به گونه عربی کهن تعلق داشته و دارای اعراب بوده است.

اما مسئله مهم در اینجا یافتن خاستگاه این کوینه و در واقع خاستگاه زبان قرآن است که درباره آن اتفاق نظر وجود ندارد. ژیلیو در ادامه مقاله به توضیح دو فرضیه ضعیف و قوی عرب‌شناسان در این باب می‌پردازد و می‌گوید اتفاقاً فرضیه ضعیف همان است که بیشتر عرب‌شناسان به آن معتقدند، یعنی اینکه عربی قرآن اساساً همان عربی شعر پیش از اسلام است، مثلاً رژی بلاشر تعبیر «کوینه قرآن‌شعر» را به کار برده و این زبان را مبنای عربی کلاسیک می‌داند. اما فرضیه قوی و بحث‌انگیز میان مسلمانان و عرب‌شناسان متعلق به کارل فلرس (د. ۱۹۰۹)، خاورشناس آلمانی، است؛ او معتقد بود محمد ابتدا قرآن را به زبان بومی مکه آورد که جزو زبان‌های غربی جزیره‌العرب و فاقد اعراب بود، سپس در دوره متأخر قرآن به زبان مشترک شعر بازنویسی شد، که زبان عربی شرقی و سازگار با اعراب است. در ادامه، ژیلیو به پاول کاله (د. ۱۹۶۴)، دیگر خاورشناس آلمانی، اشاره می‌کند که نظریه فلرس را کمی تعدیل کرد. او برخلاف فلرس معتقد به بازنویسی قرآن نیست و می‌گوید مصحفی که معمولاً به عثمان نسبت می‌دهند به زبان گفتاری مکه بود، اما قرائات مختلف آن نشان‌دهنده تأثیر زبان شعر است؛ به گفته ژیلیو، کاله به روایات مختلفی اشاره می‌کند که در آن‌ها مردم به تلاوت قرآن با رعایت اعراب تشویق شده‌اند و این مسئله را این طور تفسیر می‌کند که نحویان و قاریان تمایل داشتند در جامعه قرائتی را رواج دهند که با عربی‌ای که از دانسته‌های اعراب بادیه و شعر پدید آورده بودند، هماهنگ باشد. در نهایت، ژیلیو به مطالعات جدیدتر، در پیوند با زبان‌شناسی اجتماعی و تاریخ زبان‌شناسی، اشاره می‌کند که به جای دوگونی از چندگونگی زبان عربی سخن می‌گویند. او این نظریه را مشابه تلقی نحویان قدیم عرب مثل سیبویه می‌داند که گویش‌ها یا «لغات» را نه گونه‌هایی گسسته بلکه اختلافاتی از یک زبان واحد می‌دانستند. به این ترتیب، وجود «اختلاف قرائات» قرآن را نیز ناشی از اختلافات زبان‌شناختی می‌داند.

در بخش دیگر مقاله، ژیلیو به بررسی سبک قرآن می‌پردازد. او ابتدا در توضیح نظریه کلامی مسلمانان درباره سبک قرآن به مفاهیم شناخته‌شده‌ای چون اعجاز قرآن، نظم قرآن و تناسب آیات و سوره‌ها در آثار عالمان اسلامی اشاره می‌کند و در پایان می‌گوید که عقیده اعجاز قرآن موجب شده است تا عناصر شاخص سبک‌شناختی به نحو منحصربه‌فرد تقریباً فقط در قرآن دیده شوند و حتی برخی ضعف‌های ادبی آن شگفت‌انگیز تلقی شوند. او پس از بیان نظریه کلامی مسلمانان، همچون بخش زبان قرآن، به

دیدگاه‌های عرب‌شناسان دربارهٔ سبک قرآن منتقل می‌شود و می‌نویسد که از منظر غیرمؤمنانه عموماً سبک قرآن را چندان روشن و واضح ندانسته‌اند. سپس از فقدان خط سیر روایی و وقوع تکرار در قرآن سخن می‌گوید که به نظر او فرد متخصص را وامی‌دارد تا برای این متن شاکلهٔ دیگری جست‌وجو کند. به‌گفتهٔ او، عالمان زبان‌شناس مسلمان در سده‌های گذشته، با وجود آگاهی از عدم تناسب ساختاری متن قرآن، با دیدگاه مؤمنانه، بر نظم «اعجاز‌آمیز» آن تأکید کرده‌اند و حتی برای حل مسائل مورد اختلاف، صناعاتی بلاغی مانند «اقتصاص» را به وجود آورده‌اند. ژلیو معتقد است که میان مسلمانان دیدگاهی افراطی وجود دارد مبنی بر این که قرآن اثری اصیل است و از هیچ عامل بیرونی تأثیر نپذیرفته و مفهوم امّی بودن پیامبر نیز در همین بافت معنا پیدا می‌کند. او در برابر این موضع، به پژوهش آلن جونز، استاد دانشگاه آکسفورد، اشاره می‌کند که سبک قرآن را بیشتر وام‌دار سبک‌های متقدم عربی از جمله سبک کاهن، قصه‌گو و خطیب می‌داند. از نظر ژلیو، پژوهش جونز برای مفهوم‌سازی جایگاه قرآن در میان جریان‌های زبانی عربستان پیش از اسلام بسیار مفید است.

در قسمت پایانی مقاله، ژلیو به بررسی ارتباط قرآن با مسیحیت کهن یا سریانی می‌پردازد. در این بخش، او به نظر محققانی چون آلفونس مینگانا، گونتر لولینگ و کریستف لوکسنبرگ اشاره می‌کند که توجهات را به اهمیت لایه‌های زیرین زبان آرامی یا سریانی در شکل‌گیری قرآن جلب کرده‌اند. فرضیه‌های این محققان مبتنی بر این واقعیت است که زبان آرامی و سریانی زبان مکاتبات شرق نزدیک در سده‌های دوم تا هفتم میلادی و زبان مناسک دینی بوده است. از جمله لولینگ معتقد است متن قرآن چهار لایهٔ مختلف دارد که نتیجهٔ چندین بازبینی است و حضور لایه‌های پیاپی در متن قرآن با سنت اسلامی قابل تأیید است. این لایه‌ها به ترتیب زمانی از این قرارند: کهن‌ترین لایه، که حدود یک سوم قرآن کنونی است، متون سرودخوانی‌های مسیحی پیش از اسلام‌اند؛ لایهٔ دوم متون تفسیری جدید اسلامی؛ لایهٔ سوم مطالب خالص و اصیل اسلامی منسوب به محمد (حدود دو سوم از کل قرآن) و دست آخر متون تدوین‌کنندگان قرآن پس از محمد.

ژلیو همچنین در پایان مقاله به کتاب لوکسنبرگ دربارهٔ تأثیر زبان سریانی در قرآن - که در زمان نگارش مقاله تازه منتشر شده بود - اشاره کرده و گفته است که او در این کتاب روش‌هایی اکتشافی را به‌روشنی ترسیم کرده و از تحلیل بخش‌هایی از قرآن آغاز کرده که برای مفسران غربی مبهم بوده است. از نگاه لوکسنبرگ، در موارد زیادی معنای واژهٔ سریانی نسبت به واژهٔ عربی به‌کاررفته در قرآن با سیاق آیات

سازگارتر است و از این رو، در روش خود می‌کوشد تا برای رفع ابهام از معنای برخی عبارات‌های قرآن تغییراتی در علامت‌های اعراب و حرکت‌ها ایجاد کند تا به ریشه‌سیرانی هم‌نویسه‌ای با معنای قابل قبول دست یابد یا اینکه تفاوت را به گرت‌برداری صرفی یا معناشناختی عربی قرآن از عبارتی سیرانی نسبت دهد. ژیلیو روش لوکسنبرگ را از منظر زبان‌شناختی یکی از جالب‌ترین پژوهش‌ها می‌داند و می‌گوید در بررسی عبارات مبهم قرآن نباید این روش را نادیده گرفت.

در نهایت، باید گفت که ژیلیو در این مقاله اغلب نگاهی انتقادی به نظریه‌های سنتی عالمان مسلمان درباره‌ی زبان و سبک قرآن دارد و تلاش‌های آنان را همسو با اثبات برتری زبان قرآن نسبت به سایر زبان‌ها می‌داند تا آنجا که برای اثبات آن به تصویرپردازی‌های اسطوره‌ای پرداخته‌اند. او در مقابل، پژوهش‌های عرب‌شناسان مدرن را مبتنی بر شواهد علمی و تاریخی می‌داند و به دیدگاه کسانی چون فلرس‌گرایش دارد و به پژوهش‌های محققانی چون ونسبرا و لوکسنبرگ توجه می‌دهد. او می‌کوشد با بررسی فرضیه‌ها و نظریه‌های مختلف به دقیق‌ترین دیدگاه درباره‌ی ویژگی‌های زبان و سبک قرآن دست یابد. این مقاله را می‌توان گزارشی از مهم‌ترین تلاش‌های محققان غربی در تبیین زبان و سبک قرآن بدون توجه به منشأ الهی قرآن دانست، که البته گرایش نویسنده به برخی فرضیه‌ها و دیدگاه‌ها در بخش‌هایی از مقاله نمایان است.